

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۱۴

آیه ۱۵ - ۱۶

آیه و ترجمه

و لقد ءاتینا داود و سلیمان علما و قالوا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین (۱۵)  
و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین (۱۶)  
ترجمه :

۱۵ - ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه‌ای بخشیدیم، و آنها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید.  
۱۶ - و سلیمان وارث داود شد، و گفت ای مردم! به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است.

تفسیر :

حکومت داود و سلیمان

به دنبال نقل گوشه‌ای از داستان موسی (علیه السلام) به بحث پیرامون دو تن دیگر از پیامبران بزرگ الهی، داود و سلیمان می‌پردازد، البته در مورد او اشاره‌ای بیش نیست، اما در مورد سلیمان، بحث مشروحتری آمده است.  
ذکر گوشه‌ای از داستان این دو پیامبر، بعد از داستان موسی (علیه السلام) به خاطر آن است که اینها نیز از پیامبران بنی اسرائیل بودند، و تفاوتی که تاریخ آنها با تواریخ پیامبران دیگر دارد این است که اینها بر اثر آمادگی محیط فکری و اجتماعی بنی اسرائیل توفیق یافتند دست به تاسیس حکومت عظیمی بزنند، و آئین الهی

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۱۵

را با استفاده از نیروی حکومت، گسترش دهند، لذا از لحن سرگذشت پیامبران دیگر که با مخالفت شدید قوم خود روبرو می‌شدند و گاه آنها را از شهر و دیارشان بیرون می‌کردند، در اینجا خبری نیست، و تعبیرات به کلی با آنها فرق دارد.

این به خوبی نشان می‌دهد که اگر دعوت کنندگان الهی توفیقی برای تشکیل حکومت بیابند تا چه اندازه مشکلات حل می‌شود، و راه آنها صاف و هموار می‌گردد.

به هر حال در اینجا سخن از علم و قدرت و توانائی و عظمت است، سخن از تسلیم و اطاعت دیگران حتی جن و شیاطین در برابر حکومت الهی است، سخن از تسلیم پرندگان هوا و موجودات دیگر است، و بالاخره سخن از مبارزه شدید با بت پرستی از طریق دعوت منطقی و سپس بهره‌گیری از قدرت حکومت است.

و اینها است که داستان این دو پیامبر را از دیگر پیامبران جدا می‌سازد. جالب اینک که قرآن سخن را از مساله موهبت علم که زیر بنای یک حکومت صالح و نیرومند است شروع کرده می‌گوید: ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه‌ای بخشیدیم (و لقد آتینا داود و سلیمان علما)

گرچه بسیاری از مفسران در اینجا خود را به زحمت انداخته‌اند که ببینند این کدام علم بوده که در اینجا به صورت سربسته بیان شده، و خداوند به داود و سلیمان عطا فرموده، بعضی آن را به قرینه آیات دیگر علم قضاوت و داوری دانسته‌اند و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب: ما به داود، حکمت و راه پایان دادن به نزاعها آموختیم (سوره ص - آیه ۲۰) و کلا آتینا حکما و علما: ما به هر یک از داود و سلیمان مقام داوری و علم عطا کردیم (انبیاء - ۷۹).

بعضی نیز به قرینه آیات مورد بحث که از منطق طیر (گفتار پرندگان) سخن می‌گوید: این علم را علم گفتگوی با پرندگان دانسته‌اند، و بعضی دیگر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۱۶

به قرینه آیاتی که از علم بافتن زره و مانند آن سخن می‌گوید خصوص این علم را مورد توجه قرار داده‌اند.

ولی روشن است که علم در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی، و همچنین علم قضاوت، و تمام علوم را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است در بر می‌گیرد، زیرا تاسیس یک حکومت الهی بر اساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره‌گیری از یک علم سرشار امکان‌پذیر نیست، و به این ترتیب قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت به عنوان نخستین سنگ زیر بنا مشخص ساخته است.

و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می‌کند: و آنها گفتند حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید (الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین) جالب اینکه بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ علم سخن از شکر به میان آمده، تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است، و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در همان راهی که برای آن آفریده شده استفاده شود و این دو پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به یک حکومت الهی حداکثر بهره را گرفتند.

ضمناً آنها معیار برتری خود را بر دیگران در علم خلاصه کردند، نه در قدرت و حکومت، و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند نه بر مواهب دیگر چرا که هر ارزشی است برای علم است و هر قدرتی است از علم سرچشمه می‌گیرد. این نکته نیز قابل توجه است که آنها از حکومت بر یک ملت با ایمان شکر می‌کنند چرا که حکومت بر گروهی فاسد و بی‌ایمان افتخار نیست. در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه چرا آنها در مقام شکرگزاری

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۱۷

گفتند ما را بر بسیاری از مؤمنان فضیلت بخشیده، نه بر همه مؤمنان؟ با اینکه آنها پیامبرانی بودند که افضل مردم عصر خویش بودند. این تعبیر ممکن است برای رعایت اصول ادب و تواضع باشد که انسان در هیچ مقامی خود را برتر از همگان نداند. و یا بخاطر این است که آنها به یک مقطع خاص زمانی نگاه نمی‌کردند، بلکه کل زمانها را در نظر داشتند، و می‌دانیم پیامبرانی از آنها بزرگتر در طول تاریخ بشریت بوده‌اند. در آیه بعد، نخست اشاره به ارث بردن سلیمان از پدرش داود کرده می‌گوید: سلیمان وارث داود شد (و ورث سلیمان داود). در اینکه منظور از ارث در اینجا ارث چه چیز است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است. بعضی آن را منحصر به میراث علم و دانش دانسته‌اند، چرا که به پندار آنها پیامبران ارثی از اموال خود نمی‌گذارند. بعضی دیگر منحصرآ میراث مال و حکومت را ذکر کرده‌اند، چرا که این کلمه قبل از هر چیز آن مفهوم را به ذهن تداعی می‌کند.

و بعضی علم سخن گفتن با پرندگان را (منطق الطیر). ولی با توجه به اینکه آیه مطلق است و در جمله‌های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب (اوتینا من کل شیء) دلیلی ندارد که مفهوم آیه را محدود کنیم، بنابراین سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد. در روایاتی که از منابع اهل بیت (علیهم‌السلام) به ما رسیده نیز به این آیه در برابر کسانی که می‌گفتند پیامبران ارثی نمی‌گذارند و به حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما پیامبران ارثی نمی‌گذاریم، تکیه می‌کردند استدلال شده، و دلیل بر این

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۱۸

گرفته شده که حدیث مزبور چون مخالف کتاب الله است از درجه اعتبار ساقط است.

در حدیثی که از طرق اهل بیت نقل شده چنین می‌خوانیم: هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه (علیها‌السلام) بگیرد این سخن به فاطمه (علیها‌السلام) رسید، نزد ابوبکر آمده و چنین گفت: افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی، لقد جئت شیئا فریا، فعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول: و ورث سلیمان داود: آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ این چیز عجیبی است! آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده‌اید آنجا که می‌فرماید: سلیمان از داود ارث برد.

سپس قرآن می‌افزاید: سلیمان گفت: ای مردم! به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم شده (و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر). و از همه چیز به ما داده شده است، و این فضیلت آشکاری است (واوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین).

گرچه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیرانسانها جز به عنوان مجاز ممکن نیست، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات والفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیانگر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوئیم، چرا که نطق هر لفظی است که بیانگر حقیقتی و مفهومی باشد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۱۹

البته نمی‌خواهیم بگوئیم که آن صداهاى مخصوصی که گاه بعضی از حیوانات

به هنگام خشم و غضب، یا رضایت و خشنودی، یا از درد ورنج، و یا اظهار و اشتیاق نسبت به بچه‌های خود سر می‌دهند نطق است نه اینها اصواتی است که مقارن با حالتی از دهان آنها بر می‌خیزد، ولی به طوری که در آیات بعد مشروحا خواهد آمد می‌بینیم که سلیمان با هدهد مطالبی را رد و بدل می‌کند، پیامی به وسیله او می‌فرستد، و باز تاب پیامش را از او جویا می‌شود. این نشان می‌دهد که حیوانات علاوه بر اصواتی که بیانگر حالات آنهاست توانائی دارند که به فرمان خدا در شرایط خاصی سخن بگویند، همچنین است بحثی که درباره سخن گفتن مورچه در آیات آینده خواهد آمد.

البته گاه نطق در معنی وسیعی در قرآن به کار رفته است که در حقیقت روح و نتیجه نطق را بیان می‌کند و آن بیان ما فی الضمیر است، خواه از طریق الفاظ و سخن باشد و خواه از طریق حالات دیگر، مانند آیه هذا کتابنا ينطق علیکم بالحق: این کتاب ما است که به حق برای شما سخن می‌گوید (جاثیه - ۲۹) ولی نیازی نیست که ما نطق را در مورد گفتگوی سلیمان با پرندگان به این معنی تفسیر کنیم، بلکه سلیمان طبق ظاهر آیات فوق می‌توانست الفاظ خاص پرندگان را که برای انتقال مطالب به کار می‌برند تشخیص دهد، و با آنها سخن بگوید.

در این باره در بحث نکات نیز به خواست خدا سخن می‌گوئیم. اما جمله اوتینا من کل شیء: (از همه چیز به ما داده شده) بر خلاف محدودیت‌هایی که گروهی از مفسران برای آن قائل شده‌اند مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و تمام وسائل را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل آن حکومت الهی لازم بوده است شامل می‌شود، و اصولاً بدون آن این کلام ناقص خواهد بود، و پیوند روشنی با گذشته نخواهد داشت.

#### تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۲۰

در اینجا فخر رازی سؤالی عنوان کرده و آن اینکه آیا تعبیر علمنا و اوتینا (به ما تعلیم داده شده و به ما بخشیده شده) آیا از قبیل کلام متکبران نیست؟ سپس چنین پاسخ می‌گوید: منظور از ضمیر جمع در اینجا خود سلیمان و پدرش، یا خود او و معاونانش در حکومت است، و این معمول است که هر گاه کسی در راس تشکیلاتی قرار گیرد با ضمیر جمع از خود یاد می‌کند.

**نکته‌ها:**

بر خلاف آنچه بعضی از کوتاه بینان می‌اندیشند دین مجموعه‌ای از اندرزها و نصایح و یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست، دین مجموعه‌ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسانها مخصوصا مسائل اجتماعی را در بر می‌گیرد.

بعثت انبیاء برای اقامه قسط و عدل است (سوره حدید آیه ۲۵).

دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تامین آزادی بشر است (سوره اعراف آیه ۱۵۷).

دین برای نجات مستضعفان از چنگال ظالمان و ستمگران و پایان دادن به دوران سلطه آنها است.

و بالاخره دین مجموعه‌ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل (سوره جمعه آیه ۲).

بدیهی است این هدفهای بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نیست. چه کسی می‌تواند با توصیه‌های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند، و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد؟

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۲۱

چه کسی می‌تواند زنجیرهای اسارت را از دست و پای انسانهای در بند بردارد و بشکند، بی‌آنکه متکی به قدرت باشد؟

و چه کسی می‌تواند در جامعه‌ای که وسائل نشر فرهنگ و تبلیغ در اختیار فاسدان و مفسدان است اصول صحیح تعلیم و تربیت را پیاده کند؟ و ملکات اخلاقی را در دلها پرورش دهد؟

و این است که ما می‌گوئیم دین و سیاست دو عنصر تفکیک ناپذیر است اگر دین از سیاست جدا شود بازوی اجرائی خود را بکلی از دست می‌دهد، و اگر سیاست از دین جدا گردد مبدل به یک عنصر مخرب در مسیر منافع خود - کامگان می‌شود.

اگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) موفق شد این آئین آسمانی را با سرعت در جهان گسترش دهد دلیل آن این بود که در اولین فرصت دست به تاسیس حکومت زد، و از طریق حکومت اسلامی هدفهای الهی را تعقیب نمود. بعضی از پیامبران دیگر که نیز چنین توفیقی یافتند، بهتر موفق به نشر دعوت الهی خود شدند، اما آنها که در تنگنا قرار گرفتند و شرائط به آنها اجازه تشکیل حکومت نداد موفق به کار زیادی نشدند.

## ۲ - ابزار حکومت الهی

جالب اینکه در داستان سلیمان و داود به خوبی می بینیم که آنها به سرعت آثار شرک و بت پرستی را ریشه کن ساختند، و نظامی الهی بر پا کردند، نظامی که ابزار اصلیش طبق آیات مورد بحث علم و دانش و آگاهیها در زمینه های مختلف بود.

نظامی که نام خدا در سر لوحه همه برنامه هایش قرار داشت.  
نظامی که تمام نیروهای لایق را به کار می گرفت، حتی از نیروی یک پرنده

---

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۲۲

برای رسیدن به اهدافش استفاده می کرد.  
نظامی که دیوها را دربند کرده و ظالمان را بر سر جای خود نشانده بود.  
و بالاخره نظامی که هم قدرت نظامی کافی داشت، و هم دستگاه اطلاعاتی، و هم افرادی که در زمینه های مختلف اقتصادی و تولید تخصص و آگاهی کافی داشتند، و همه اینها را زیر چتر ایمان و توحید قرار داده بود.

## ۳ - نطق پرندگان

در آیات فوق، و آیاتی که بعد از این در داستان هدهد و سلیمان خواهد آمد صریحا اشاره به نطق پرندگان و میزانی از درک و شئون برای آنان شده است.  
بی شک پرندگان - مانند سایر حیوانات - در حالات مختلف صداهای گوناگونی از خود ظاهر می سازند که با دقت و بررسی، می توان از نوع صدا به وضع حالات آنها پی برد، کدام صدا مربوط به حالات خشم است و کدام رضا، کدام صدا دلیل بر گرسنگی است، و کدام نشانه تمنی؟ با کدام صدا بچه های خود را فرا می خواند و با کدام صدا آنها را از بروز حادثه وحشتناکی خبر می دهد؟

این قسمت از صدای پرندگان، مورد هیچگونه شک و تردید نیست، و همه کم و بیش با آن آشنا هستیم.

ولی آیات این سوره ظاهرا مطلبی بیش از این را بیان می کند، بحث از سخن گفتن آنان به نحو مرموزی است که مطالب دقیقتری در آن منعکس است، و بحث از تفاهم و گفتگوی آنها با یک انسان است، گرچه این معنی برای بعضی عجیب می آید، ولی با توجه به مطالب مختلفی که دانشمندان در کتابها نوشته اند و مشاهدات شخصی بعضی در مورد پرندگان مطلب عجیبی نیست.  
ما از هوش حیوانات مخصوصا پرندگان مطالبی عجیبتر از این سراغ داریم.

بعضی از آنها چنان مهارتی در ساختن خانه و لانه دارند که گاه از مهندسين  
ما پیشی می گیرند!

---

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۲۳

بعضی از پرندگان چنان اطلاعاتی از وضع نوزادان آینده خود و نیازها  
و مشکلات آنها دارند و چنان دقیقاً برای حل آنها عمل می کنند که برای همه ما  
اعجاب انگیز است!

پیش بینی آنها درباره وضع هوا حتی نسبت به چند ماه بعد، و آگاهی آنها از  
زلزله ها قبل از وقوع آن، و حتی پیش از آنکه زلزله سنجهای ماحفیترین  
لرزشها را ثبت کنند معروف است.

تعلیماتی که در عصر ما به حیوانات داده می شود، و کارهای خارق العاده آنها را  
در سیرکها بسیاری دیده اند، که حاکی از هوش شگفت انگیز آنها است.  
کارهای شگفت آور مورچگان و تمدن شگرف آنها.

عجائب زندگی زنبوران عسل و ردیابی حیرت انگیز آنها.

آگاهی پرندگان مهاجر که گاه فاصله میان قطب شمال و جنوب را  
طی می کنند، از وضع راهها در این مسیر فوق العاده طولانی.

اطلاعات فوق العاده ماهیان آزاد در مهاجرت دستجمعی در اعماق دریاها  
عموماً از مسائلی است که از نظر علمی مسلم و دلیل بر وجود مرحله مهمی از  
درک و یا غریزه و یا هر چه آن را بنامیم در این حیوانات است.

وجود حواس فوق العاده ای در حیوانات همچون دستگاه رادار مانند شبیره و  
شامه بسیار قوی بعضی از حشرات، و دید فوق العاده نیرومند بعضی از  
پرندگان و امثال آن نیز دلیل دیگری است بر اینکه آنها در همه چیز از ما عقب  
مانده تر نیستند!

با در نظر گرفتن این امور جای تعجب نیست که آنها تکلم مخصوصی  
نیز داشته باشند، و بتوانند با کسی که از الفبای کلام آنها آگاه است،  
سخن گویند.

در آیات قرآن نیز به عناوین مختلف به این امر اشاره شده است از جمله در آیه  
۳۸ سوره انعام می خوانیم: و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر

---

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۲۴

بجناحیه الا امم امثالکم: هیچ جنبنده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود

پرواز می‌کند نیست مگر اینکه امتیهای همانند شما هستند! در روایات اسلامی نیز مطالب زیادی وجود دارد که بیانگر نطق حیوانات و مخصوصاً پرندگان است، و حتی برای هر یک از آنها سخنی شعار مانند نقل شده است که شرح آنها به درازا می‌کشد.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به ابن عباس فرمود: ان الله علمنا منطق الطير كما علم سليمان ابن داود، و منطق كل دابة في بر او بحر: خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همانگونه که به سلیمان بن داود، و سخن گفتن هر جنبنده‌ای را در خشکی و دریا.

#### ۴ - روایت نحن معاشر الانبياء لا نورث

اهل سنت حدیثی در کتابهای مختلف خود از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به این مضمون نقل کرده‌اند که فرمود: نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة: ما پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی‌گذاریم، و آنچه از ما بماند باید به عنوان صدقه در راه خدا مصرف شود و گاه آن را با حذف جمله اول، به صورت ما تركناه صدقة نقل کرده‌اند.

سنند این حدیث غالباً در کتب معروف اهل سنت به ابوبکر منتهی می‌شود که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زمام امور مسلمین را به دست گرفت، و هنگامی که حضرت فاطمه (علیها السلام) و یابعضی از همسران پیامبر میراث خود را از او خواستند او به استناد

---

تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۲۵

این حدیث از دادن میراث به آنان سر باز زد! این حدیث را مسلم در صحیح خود (جلد ۳ - کتاب الجهاد و السیر - صفحه ۱۳۷۹) و بخاری در جزء هشتم کتاب الفرائض (صفحه ۱۸۵) و گروهی دیگر در کتابهای خود آورده‌اند.

قابل توجه اینکه در مدرک اخیر در حدیثی از عایشه چنین می‌خوانیم: فاطمه (علیها السلام) و عباس (بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد ابوبکر آمدند و میراثشان از پیامبر را می‌خواستند، و آنها در آن موقع زمینشان را در فدک و سهمشان را از خیر مطالبه می‌کردند، ابوبکر گفت: من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که گفت: ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است... هنگامی که فاطمه (علیها السلام) این سخن را

شنید با حالتی خشمگین ابوبکر را ترک کرد و تا آخر عمر با او یک کلمه سخن نگفت.

البته این حدیث از جهات مختلفی قابل نقد و بررسی است ولی آنچه در حوصله این تفسیر می‌گنجد امور زیر است:

۱ - این حدیث با متن قرآن سازگار نیست، و طبق قواعد اصولی که در دست داریم هر حدیثی که موافق کتاب الله نباشد از درجه اعتبار ساقط است، و نمی‌توان به عنوان حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا سائر معصومین (علیهم السلام) روی آن تکیه کرد.

در آیات فوق خواندیم سلیمان از داود ارث برد، و ظاهر آیه مطلق است و اموال را نیز شامل می‌شود. و در مورد یحیی و زکریا می‌خوانیم: یرثنی و یرث من آل یعقوب: فرزندی به من عنایت کن که از من و از آل یعقوب ارث برد (مریم - ۶) مخصوصا در مورد زکریا بسیاری از مفسران روی جنبه‌های مالی تکیه کرده‌اند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۲۶

بعلاوه ظاهر آیات ارث در قرآن مجید عام است و همه را شامل می‌شود. و شاید به همین دلیل قرطبی از دانشمندان معروف اهل سنت ناچار شده است که حدیث را به عنوان فعل غالب و اکثر بگیرد نه عام و گفته است این مانند جمله‌ای است که عرب می‌گوید انا معشر العرب اقری الناس للضعیف: ما جمعیت عرب از همه مردم مهمان نوازتریم (در حالی که این یک حکم عمومی نیست).

ولی روشن است که این سخن ارزش این حدیث را نفی می‌کند، زیرا اگر در مورد سلیمان و یحیی به این عذر متوسل شویم مشمول آن نسبت به موارد دیگر نیز قطعی نیست.

۲ - روایت فوق معارض با روایات دیگری است که نشان می‌دهد ابوبکر تصمیم گرفت فدک را به فاطمه (سلام الله علیها) بازگرداند، ولی دیگران مانع شدند، چنانکه در سیره حلبی می‌خوانیم:

فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد ابوبکر آمد در حالی که او بر منبر بود، گفت: ای ابوبکر آیا این در کتاب خدا است که دخترت از تو ارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم، ابوبکر گریه کرد و اشکش جاری شد سپس از منبر پائین آمد، و نامه‌ای دایر به واگذاری فدک به فاطمه (سلام الله علیها) نوشت، در این حال عمر وارد شد گفت: این چیست؟ گفت: نامه‌ای نوشتم که

میراث فاطمه (علیهاالسلام) را از پدرش به او واگذارم، عمر گفت: اگر این کار را کنی از کجا هزینه نبرد با دشمنان را فراهم می سازی در حالی که عرب بر ضد تو قیام کرده است؟ سپس عمر نامه را گرفت و پاره کرد! چگونه ممکن است نهی صریحی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و ابوبکر به خود جرات مخالفت را بدهد؟ و چرا عمر استناد به نیازهای جنگی کرد و استناد به

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۵ صفحه ۴۲۷

روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ننمود؟ بررسی دقیق روایت فوق نشان می دهد که مساله نهی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح نبوده، مهم در اینجا مسائل سیاسی روز بوده است، و همینها است که انسان را به یاد گفتار ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی می اندازد می گوید: از استادم علی بن فارقی پرسیدم: آیا فاطمه (علیهاالسلام) در ادعای خود راست می گفت؟ پاسخ داد آری گفتم پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد، با اینکه وی را صادق و راستگومی شمرد؟! استادم تبسم پر معنائی کرد و سخن لطیف زیبایی گفت، با اینکه او عادت به مزاح شوخی نداشت گفت: لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجأت الیه غذا و ادعت لزوجها الخلافة! و زحزحته عن مقامه ولم یکنه الاعتذار و الموافقة بشیء:

اگر امروز فدک را به ادعای فاطمه (علیهاالسلام) به او می داد، فردامی آمد و خلافت را برای همسرش ادعا می کرد! و ابوبکر را از مقامش متزلزل می ساخت و او نه عذری برای بازگو کردن داشت و نه امکان موافقت! ۳- روایت معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بسیاری از کتب اهل سنت و شیعیه آمده است که العلماء ورثة الانبیاء: دانشمندان وارثان پیامبرانند.

و نیز از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که: ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما: پیامبران درهم و دیناری از خود بیادگار نگذارند.

از مجموع این دو حدیث چنین به نظر می رسد که هدف اصلی این بوده که روشن سازند افتخار انبیاء و سرمایه آنها علم و دانش بوده است، و مهمترین چیزی که از خود به یادگار گذاشتند، برنامه هدایت بود، و کسانی که سهم

این علم و دانش را بر گرفتند، وارثان اصلی پیامبرانند، بی آنکه نظر به اموالی داشته باشد که از آنان به یادگار باقی می ماند، بعداً این حدیث نقل به معنی شده و سوء تعبیر از آن گردیده و احتمالاً جمله ما ترکناه صدقه که استنباط بعضی از روایت بوده است بر آن افزوده اند.

برای اینکه سخن به درازا نکشد گفتار خود را با بحثی از مفسر معروف اهل سنت فخر رازی که در ذیل آیه ۱۱ سوره نساء آورده است پایان می دهیم:

او می گوید: یکی از تخصیصهائی که بر این آیه (آیه ارث فرزندان) وارد شده است، چیزی است که مذهب اکثر مجتهدین (اهل سنت) است که پیامبران علیهم السلام چیزی به ارث نمی گذارند و شیعه (عموماً) در این بحث مخالفت کرده اند روایت شده است هنگامی که فاطمه (علیها السلام) میراث خود را مطالبه کرد، آنها به استناد حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه، او را از ارث خود باز داشتند، در این هنگام فاطمه (علیها السلام) به عموم آیه فوق (آیه ارث فرزندان) استدلال کرد، گوئی می خواست به این حقیقت اشاره کند که عموم قرآن را نمی شود با خبر واحد تخصیص زد.

سپس فخر رازی می افزاید: شیعه می گویند: به فرض که تخصیص قرآن به خبر واحد جایز باشد در اینجا به سه دلیل جایز نیست:

نخست اینکه این بر خلاف صریح قرآن است که می گوید زکریا از خداتقاضا کرد فرزندی به او بدهد که از وی و آل یعقوب ارث ببرد، و همچنین قرآن می گوید: سلیمان از داود ارث برد، زیرا نمی توان این آیات را حمل بر وراثت علم و دین کرد، چون این یکنوع وراثت مجازی است، چرا که این پیامبران، علم و دین را به فرزندان خود آموختند نه آنکه از خود گرفتند و به آنها واگذار کردند، وراثت حقیقی تنها در مال تصور می شود (که از کسی بگیرند و به دیگری بدهند).

دیگر اینکه چگونه ممکن است ابوبکر از این مساله که نیازی به آن نداشته است آگاه باشد، اما فاطمه و علی و عباس که از بزرگترین زاهدان و دانشمندان

بودند و با مساله وراثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سر و کار داشتند از آن بیخبر بمانند؟ چگونه ممکن است پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این حدیث را به کسی تعلیم کرده باشد که نیازی نداشته و از کسی که نیاز داشته دریغ دارد؟.

سوم اینک: جمله ما ترکناه صدقه دنباله لا نورث است و مفهومی این است اموالی را که به عنوان صدقه اختصاص داده ایم در دائره میراث قرار نمی گیرد نه غیر آن ...

سپس فخر رازی جواب کوتاهی به استدلال مشهور فوق می دهد و می گوید: فاطمه (علیها السلام) بعد از گفتگو با ابوبکر، به آن گفتگوری رضی شد، علاوه بر این اجماع بر این منعقد شده است که سخن ابوبکر درست است!.

ولی روشن است که پاسخ فخر رازی درخور استدلالهای فوق نیست، زیرا همانگونه که از منابع معروف و معتبر اهل سنت در بالا نقل کردیم فاطمه (علیها السلام) نه تنها راضی نشد بلکه چنان خشمگین گشت که تا پایان عمر یک کلمه با ابوبکر سخن نگفت.

از این گذشته چگونه ممکن است اجماعی در این مساله باشد با اینکه شخصیتی همچون علی و فاطمه (علیهما السلام) و عباس که در کانون وحی پرورش یافته اند با آن مخالفت کرده باشند؟!.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل